

* * *

هو العلیّ العالیّ الأعلى

جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود هوّیات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلّت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجرّدات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرایز مجرّدات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخت تا جمیع ذرّات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربویات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هوّیات معلومات منزّه است ذات مقدّس او از هر وصف ساذجی و مقدّس است کینونت منزّه او از هر نعت مجرّدی بسططان وحدت خود بر عرش تفرید جالس است و بملیک عزّت بر کرسی مکرمت خود ساکن

و بعد طمطمّام رأفت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انهر جود بطمطمّام تا آنکه قمیص جلال از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیّه بجوهر وجود و مجرّد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشّر باشد از هوّیه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیّه در اعراض طور که جمیع من فی الملک مترصد امر الله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افنده عباد مستضیء شود و مصباح صمدیّه در مشکاة صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا معزّز فرمود این دقیقه ربّانی و لطیفه صمدانی را بطلعت ثالث کما اشار عزّ شأنه بشان عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الكتاب ذکر منبع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعزّزناهما بهیکل الثالث ذکرّاً من لدی الله العزیز الجمیل اینست که سموات ازلیّه مرتفع شد و انجم صمدیّه باهر گشت و اقمرا احدیّه طالع آمد جذبّه سرور برنّات محبور مزین گشت و حمامات شهور بر اغصان شجره کافور مغرّد شد و عندلیب سنا بر افنان سدره سینا بترنّم آمد و ورقاء بیضا بر اوراق دوحه غنا بتغنی آمد و فلک بهجت در سموات رفعت متحرّک و فلک قدم بر بحر عظم جاری و ساری گشت سلطان امر بر سریر حکم جالس و متمکّن شد کما استغرد ورقاء السنّاء فی خطبة التوراء و استرنّ بلبل الوفاء علی افنان دوحه العماء بأنّ جلوسه خیر من عبادة الثقلین الا انّ بذلک فلیتنافس المتنافسون الا انّ بذلک فلیستدفع ورقاء المخلصون

قسم بجوهر سنا و نقطه امضا بر عرش قضا که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مسّ کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عما بخاطر احدی از مقرّبین و مخلصین نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعت ابهی روح من فی اعراض الظهور فداه در حقّشان میفرماید لن یخبره الاخبار و لن یفکره الافکار و لن یبلغ الی بساط عزّه اعلی جواهر افنده الموحّدین و لن یصل الی ساحة قدسه ابهی مجرّد عقول المقدّسین مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عند الله خالق الأرض و السموات متفرّدند از اشباه و امثال و مقدّسند از اشراک و اجلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده

ای اهل بیان بشنوید ندای مرا و از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیّه متصاعد شوید بسوی سموات قدمیّه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فروگیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا نداء سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از زمین قوّت و قدرت مشهوداً مشاهده نمائید که اینست نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بآنچه ذکر شده در اینورقه مبیّضه منیره خواهید شنید ندای غنّات طیور را بر اغصان شجره کافور که بساذج جذب و جوهر

وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفّات طلعات سرور را بر اعراش مجبور ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجبال افنده صافیۀ منیره متصاعد شوید که تا نسایم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفعه عبیر از شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید اینست حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایّام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حينئذ تتضرعون و تصرخون پس تا عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمت مرتفع و بحار مودّت متموّج است سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی بازمانید

این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کلّ آن بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکلّ لسان سائل و آلمم رحمتشان را ان اشهدوا بأنّی ما خلّیت من ارض الا و قد وقعت وجهی علیها سجداً لله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا و قد نادیت به الله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف پیوسته منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر ذلّت خاک مترصد عنایت اینست که در عرایض بایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بأنّ کلّ العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهآ منتظرة لبدايع رحمتک و کلّ العباد مسترقدون علی بساط عزّم و طلعة الرّجآء علی وجه التراب مشتاقه لطرايز رافتک

سبحان الله کجا از برای غیر تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء تظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک در نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کلّ معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لأنفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوةً و لا نشوراً کلّ در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر زیرا که کلّ من فی الملک در ارض وجودند و ارض در قبضه اقتدار مقتدر و الأرض جمیعاً قبضته یوم القيامة و السموات مطویات بیمینه سبحانه عمّا انتم تصفون

چه لطیف است این رنه طور از حمامۀ سرور و چه بدیع است این خمر ظهور از طلعت مجبور و چه ملیح است این غنۀ ابهی از حنجر روحا و چه رقیق است این جذبۀ حمرا از وجهۀ بیضا تا نار مخمودة بفران آید و تراب مجموده بدوبان و کینونت افسرده ملتذّ شود و جسد پژمرده مهتر گردد و بعد حدود الله را حجاباً لله عامل شوید که اعظم از کلّ خیر است و اعلی از کلّ علم زیرا که آنچه از مراتب علم من عند الله حکم شده نفس معلوم است و معلومی احسن از رضای خدا و اوامر او نیست و با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید اگر خلافی از نفسی صادر شود عفو فرمائید با کمال حبّ او را متذکر دارید سخت مگیرید و بر یکدیگر تکبیر و عجب نکنید که قسم بخدا که از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت بر هلاکت پناه میبرم بخدا از شرّ او و از مکر او شما هم پناه برید که شاید اسکندر عما سدّی از زیر سنا مابین حایل گرداند تا از یاجوج هوی و مأجوج عمی آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی عن سرّ الجذب لو انتم تعلمون لتقرؤنها و لتشهدنّ بأنّه لهو الحقّ لا اله الا هو و انا کلّ له عابدون و توقننّ بأنّی عبد آمنتم بالله و آیاته ان انتم قلیلاً ما تفقهون

همین ذلّت کلّ اهل بیان را کفایت میکند که سلطان امر در سرادق کون مکنون است و در خزاین ستر مخزون کسی نیست که بداند در چه ارض ساکنند و در کدام دیار سایر اداً صاح الورقاء فی قطب فلک العمآء و تزلزلت ارکان عرش عظیم و تقمّصت قمص السودآء طلعات الأبهی علی اکراس عزّ رفیع و تغرّدت حمامة الحزن فی سرّ الکلمات بنداء سرّ خفیّ فلتبکین القاصرات فی عرش الغرفات بایات بدع حزین و لیجریّ دموع المحمّرات من عیون الطّاهرات علی خدود مجد لمیع حينئذ لما سمعت صریخ البکآء من ملکوت الأشیآء ترکت القول و رجعت الی ذکر الله العزیز الحمید الذی له ملک الآخرة و الأولى و کلّ له راجعین و الحمد لله ربّ العالمین

از اهل بیان یک توقع دارم و استدعا مینمایم ثم اقسامهم بالله المقتر المتهالی المهیمن القیوم بأن لا یذکرونی لا بالحبّ و لا بالودّ و لا بالبغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینهم بالحقّ شهیدا ثم علیّ وکیلا کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کلّ اهل بیان جناب ملاً زین‌العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند فوربّ السّموات و الأرض انه لکتاب عزّ محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه بأحسن الخطّ علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثم اقرؤوها بالحبّ ان تحبّون الی سموات الجذب تعرجون و الی عماءات القدس تصعدون